

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

تامل فرار و تجرید

شنیدم یکی از ، برنامه دارانِ هار
حجابِ حیارا ، نموده فضولانه پار
به اشعارِ نابم ، نمودست ، تعبیرِ سوء
چو دیوارِ نمکش ، به خود گشته بی اعتبار
ز دزد و ، ز خاین ، اگر می کنم انتقاد
بخود بسته گوید چطور است و اینهم چه کار
به ریش و به پشمی که در لای هر تارِ آن
شیاطین بیزایند ، روزِ هزاران هزار
ز زیرِ عبا و قبا های با نامِ دین
به ایمان شعار و به کفران همی کار و بار
چو اعرابِ وحشی موشخورِ چلباسه پور
به شهوت گرائی و فحشا ، اُستادانِ کار
همیشه مگس گشته در دوغِ بیچارگان
به دست آورد ، تا که دینار و پوند و دُالر
شده همچو دلالِ جسمی ، به شیخ العرب

و یا خود کنیزِ کرائی ، به مصری تبار
درانید ، احبابِ عفت ، ز شرم و حیا
چنین شیوه ای را نموده به خود اختیار
نه ننگ و نه عار و وقار و نه غیرت به او
و نه شرم و ترس از ، رسول و خداوندگار
مگر اینکه گردیده از بندگانِ عرب
به حدّ پرستش ، دفاع دارد از اژدها
عنان از دهانِ ادب بکسلانده که تا
به تحقیرِ روشنگران ، تاپه و مهر دار
فقط ترس و بیمش ، ز اعراب و طالب بود
و الا نه تکفیرِ شاعر ، نه برنامه دار
تعرض به فرزند و فامیل و اندیشه ها
چو ساجق ، به دندانِ فحشاگرِ روزگار
مگر او ، مفتش ، به اندیشه و باورست
که گوید بهارش چه گفت و سعیدش چه کار
به زرتشت و بودا و موسی و عیسی مسیح
بتازد چو غنّدل ، چو گژدم ، گهی هم چو مار
مریض است و باید که خود را تداوی کند
تأهل فرار و ، همیشه ، مجرد قرار
دریغ از مسلمان نمایانِ کافر نهاد
به صد مکر و خدعه ، کنند مردمانرا شکار
بخوادم اگر از سوابق ، حکایت کنم
ز پای و ، ز ساق و ، ز رفتارِ کبک وار
که با دامنِ مینی ژوپ ، از نوآبادِ وقت
به غزنی سرای و پلِ سرخ و کارته چار
ز مکتب گریزی نگویم که شرمِ قلم
نماند که کاغذ شود از حیا غار غار
ندانم ، چرا ؟ تا به کی پاچه گیری کند

گهی هم ز شاعر ، گهی هم ز برنامه دار
ز «نعمت» همینجا ، دو سه نقطه پیهم است
که ناکشته هایش ، چه ها را بیارد به بار

(29 مارچ 2010)